

دلالت آیه تبلیغ و آیه اکمال بر مشروعیت سیاسی اهل بیت (ع)

عباس مقدادی داودی

چکیده

بعد از رحلت حضرت رسول اکرم (ص) مسأله امامت و جانشینی ایشان، از مباحث مهم میان مسلمانان گردید و پاسخ به این سؤال که، مشروعیت آن جانشین، توسط چه کسی و از کجا مورد تأیید قرار می‌گیرد آن را بحث برانگیز و چالشی تر کرده است. امامیه معتقد است که پیامبر گرامی اسلام (ص) از همان آغاز دعوت، مسأله خلافت و جانشینی خود را مطرح فرمود، اما نقطه اوج آن به دستور الهی در قضیه غدیر خم تحقق یافت. بر این اساس طبق عقیده امامیه، مشروعیت حاکمیت پیامبر گرامی اسلام (ص) برگرفته از ربوبیت تشریحی خداوند است. جانشینان پیامبر اسلام (ص) نیز همانند ایشان، به واسطه خداوند تعیین شده و مشروعیت ولایت و حاکمیت آن‌ها الهی است. اما اهل سنت معتقد است که پیامبر گرامی اسلام (ص) جانشینی برای خود تعیین نکرده و این امر را به عهده امت گذارده است. سوال اصلی تحقیق این است که: چگونه می‌توان با توجه به آیه اکمال و آیه تبلیغ بر مشروعیت الهی-سیاسی اهل بیت (ع) استدلال کرد؟ این پژوهش با بهره‌گیری از روش توصیفی تحلیلی و استفاده از اسناد کتابخانه‌ای، در ابتدا به بررسی مفاهیم مشروعیت و اهل بیت پرداخته، سپس شأن نزول و محتوای آیات تبلیغ و اکمال دین مورد بررسی قرار گرفته است و نهایتاً بر اساس دلالت این آیات اثبات شده است که جانشینی پیامبر (ص)، امری الهی است و اهل بیت آن حضرت (ع)، مشروعیتی الهی دارند و نقش بیعت امت اسلامی با امام و خلیفه مسلمین در حد استقرار حاکمیت و تحقق عینی ولایت در جامعه است.

واژه‌های کلیدی: مشروعیت، اهل بیت، آیه تبلیغ، آیه اکمال.

مقدمه

از جمله مسائل کلامی که از قرون اولیه اسلام به خصوص پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) آغاز شد و همچنان ادامه دارد مساله امامت است که به وجود آمدن فرقه‌های مختلف در اسلام را سبب شده است. در خصوص ابعاد این مساله از جمله، «وجوب نصب امام»، «ویژگی‌های امام» و «راه‌های تعیین امام»، موضع‌گیری‌های متفاوتی از طرف بزرگان اهل سنت و بزرگان امامیه صورت گرفته و اختلافات عمیقی میان آن‌ها وجود دارد که هر کدام از آن‌ها، اختلافات را براساس مبنا و چارچوب‌های کلامی خود دنبال می‌نمایند.

از آن‌جا که به اتفاق فریقین، پیامبر اکرم(ص) خاتم پیامبران، و اسلام خاتم ادیان می‌باشد، بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص) لازم بود فردی به عنوان جانشین تعیین شود تا زعامت امور مسلمین را در دست گیرد و ادامه دهنده راه ایشان و مبلغ و مبین دین باشد. با توجه به اختلاف نظر موجود میان شیعه و اهل سنت در این باره، سوال اصلی تحقیق این است که: چگونه می‌توان با عنایت به آیه اکمال و آیه تبلیغ، بر مشروعیت الهی - سیاسی اهل بیت (ع) استدلال کرد؟

البته در دفاع از عقائد امامیه، مقالات و کتاب‌های فراوانی به رشته تحریر در آمده، اما تبیین آیات و روایات موجود در باب خلافت بلافضل و فضیلت حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) بیشترین مباحث این کتب و مقالات را شامل می‌شود و اثر یا کتاب مستقلی که به منشأ مشروعیت اهل بیت بپردازد و بررسی نماید که این مسأله، الهی و آنسویی می‌باشد و نه مردمی، یافت نشده است. حال در این پژوهش با توجه به آیات تبلیغ و اکمال دین، البته پس از بررسی محتوایی و شأن نزول، وجه دلالت این آیات بر جعل و نصب مقام امامت مورد بررسی قرار گرفته و به نفع این نظریه استدلال شده است که امام باید از طرف خداوند منصوب شود و نقش بیعت و مقبولیت مردمی در حد استقرار ولایت و تحقق عینی آن در جامعه تاثیرگذار است.

۱. مفهوم شناسی

۱-۱. مشروعیت: مشروع، از ریشه شرع بر وزن مفعول، یعنی آنچه که موافق شرع باشد، چیزی که طبق شرع جایز باشد. (معین، ۱۳۶۰، ج ۳: ۴۱۴۴) صاحب العین می‌نویسد: «شرع به فتح شین به جایی که آب وارد می‌شود را گویند و «مشرعة الماء» یعنی محلی که به آسانی بتوان از آن آب نوشید و شریعت، چیز است که خداوند در امر دین برای بندگانش در نظر گرفته

است.» (خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۲۵۲) شریعه، شرع و مشرعه بنا به گفته لسان العرب به مواضعی گویند که از آن جا به سوی محل آب روانه شوند. از این رو آن چه خداوند برای بندگان وضع نموده از صوم و صلاة و حج و نکاح و... شریعت گویند. (ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، ج ۸: ۱۷۵؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۳۵۲)

اما در اصطلاح، واژه مشروعیت در متون سیاسی رایج، معادل واژه «Legitimacy» می باشد که این واژه از ریشه لاتینی «Leg» یا «Lex» به معنای قانون گرفته شده است. (حق شناس، ۱۳۸۱: ۹۱۸)

کلمه مشروعیت هر چند از ماده شرع اشتقاق یافته، اما معنایی که از آن در حوزه فلسفه سیاست اراده می شود، غیر از معنایی است که واژه شرع و مشروع در حوزه دین داری دارند. به عبارت دیگر، مشروعیت در حوزه سیاست، به معنای تطابق با شرع و مشروع در چارچوب دین خاصی نیست، بلکه اعم از آن بوده و معنای حقانیت و صلاحیت از آن اراده شده است؛ مثلاً وقتی در چارچوب نظام سیاسی، از مبانی مشروعیت آن سؤال می شود منظور از مشروعیت، شرعی بودن و مطابق با شرع بودن آن حکومت نیست. (داراب کلائی، ۱۳۸۰: ۱۴۶)

اساس بحث مشروعیت را این نکته تشکیل می دهد که چون انسان موجودی مختار و صاحب اراده است، کسی نمی تواند بدون پشتوانه قانونی، اراده و اختیار او را محدود کند. نکته اساسی در تشکیل حکومت، کنترل آزادی های فردی و اجتماعی افراد جامعه است، حال به محض اعمال قدرت دولت برای محدود کردن بعضی از آزادی های انسانی، این سؤال مطرح می شود که چرا باید مردم از دولت اطاعت کنند و چرا قوانین حکومتی را محترم بشمارند. نکته اصلی در بحث مشروعیت در پاسخ به این سؤال نهفته است که چرا و چگونه و با داشتن چه خصوصیتی، دولت مجوز اعمال قدرت و حاکمیت پیدا می کند و خود را در وضع قوانین و اجرای آن ذی حق می داند. در لحظه ای که توسط حکومت ها، قدرت اعمال می شود درست در همان زمان، سؤال از مجوز این اقدام است و این در واقع سؤال از مشروعیت است؛ به عبارت دیگر، حقیقت حکومت در اعمال قدرت ظاهر می گردد و در همین نقطه، مشروعیت حکومت مطرح می شود. (ر.ک: لاریجانی، ۱۳۷۲: ۵۱)

از این رو مشروعیت همان حقی است که حاکم پیش از اعمال قدرت و امر و نهی باید از آن برخوردار باشد؛ یعنی لازم است که دارای حق ولایت و سرپرستی و مجوزی واقعی باشد تا بتواند در شئون دیگران دخالت کند. (کریمی والا، ۱۳۸۷: ۷۰) پس می توان این گونه نتیجه

گرفت که مشروعیت به معنای ولایت داشتن و حکومت کردن از طرف کسی که دارای حاکمیت مطلق و ولایت حقیقی هست، می‌باشد که او خداوند واحد قهار است.

۱-۲. اهل بیت: اهل بیت از نظر لغوی از دو کلمه «اهل» و «بیت» ترکیب شده است. واژه «اهل» معمولاً به صورت مضاف استعمال می‌شود و کلمه «بیت» غالباً به صورت مضاف الیه «اهل» به کار می‌رود. لغت «اهل» به معنای انس و تعلق خاطر است. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱: ۱۶۹) در «المفردات» نیز بیان شده است که «اهل الرجل» در اصل، به کسانی گفته می‌شود که مسکن آن‌ها یکی است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۹۶) و «بیت» هم به معنای محل سکونت و مکان بیتوته است. اصل اهل البیت در لغت، به معنای خویشان فرد است که با او قرابت و خویشاوندی داشته باشند، ولی به طور مطلق در معنای عام‌تری که شامل تمامی افرادی که در نسب، دین، مسکن، با فردی دیگر شریک باشند نیز استعمال شده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۱۵۱) ترکیب «اهل‌بیت» در قرآن کریم سه بار به کار رفته که یکی در سوره احزاب، آیه «تطهیر» (احزاب/۳۳) و دیگری در سوره قصص، در خصوص حضرت ابراهیم(ع) و همسر ایشان (هود/۷۳) است. البته مورد سوم نیز در آیه ۱۲ سوره قصص آمده که در آن اهل بیت بدون الف و لام به کار رفته که مربوط به خاندان حضرت موسی(ع) می‌باشد.

اما در اصطلاح متکلمان و مفسران امامیه، اصطلاح «اهل‌البیت»، در مفهوم خاصی به کار رفته است، و طبق اعتقاد آنان در این مورد، از پیامبر(صلی الله علیه و آله) و امامان بزرگوار شیعه روایات زیادی در معنای اهل بیت رسیده و این عبارت، تفسیر خاصی دارد. مفسران قرآن کریم در این باره که این تفسیر خاص شامل چه کسانی می‌شود، اختلاف نظر دارند. برخی از مفسران اهل سنت معتقدند که به قرینه جمله‌های قبل و بعد که درباره همسران پیامبر اسلام(ص) است، این آیه شامل همسران پیامبر(ص) هم می‌شود. آن‌ها در تأیید نظریه خود، به روایتی از ابن عباس استناد جسته‌اند که «عکرمه در بازار فریاد می‌زد که اهل بیت پیامبر(ص) فقط همسران اویند و با هر کس که منکر باشد مباحله می‌کنم». (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۲: ۷)

برخی از مفسران اهل سنت و همه مفسران شیعه این نظر را مورد نقد قرار داده‌اند که اگر منظور از اهل بیت در این آیه همسران پیامبر(ص) باشد، مناسب بود که همانند عبارات قبل و بعد، که خطاب به آنان به صورت جمع مؤنث است، در این آیه: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل‌البیت و یطهرکم تطهیراً» خداوند به جای «عنکم و یطهرکم» می‌فرمود: «عنکن و یطهرکن» در حالی که چنین نیست و خطاب در این آیه به صورت جمع مذکر «عنکم و یطهرکم» است و این نشان می‌دهد که گفتار این گروه درست نیست. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق،

ج ۶: ۳۱۰؛ طوسی، بی تا الف، ج ۸: ۳۴۱) البته استناد آنان به روایت نیز مورد تردید قرار گرفته است و عده‌ای از اهل سنت نیز آن را رد نموده اند. (احمد بن حنبل، بی تا، ج ۱: ۳۳۱) ابن کثیر معتقد است که اگر منظور از این روایت، آن باشد که شأن نزول از آیه تطهیر، زنان پیامبرند، این سخن صحیح است، ولی اگر منظور این است که مراد و مصداق آیه، زنان پیامبر(ص) باشند و نه دیگران، این سخن صحت ندارد؛ زیرا روایات فراوانی این نظر را رد می‌کند. (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۶: ۳۶۵) همه مفسران شیعه و بسیاری از مفسران اهل سنت معتقدند که آیه تطهیر در شأن اصحاب کساء؛ یعنی حضرت محمد(ص)، علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام) نازل شده است و منظور از اهل بیت آنانند. (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۲: ۵-۷؛ احمد بن حنبل، بی تا، ج ۴: ۱۰۷؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۶: ۳۶۵)

۲. ضرورت وجود امام

فرقه‌های اسلامی همه بر ضرورت وجود امام یا خلیفه اتفاق نظر دارند. اکثر اهل تسنن همچون اشاعره و اهل حدیث و گروهی از معتزلیان بصره، این ضرورت را شرعی (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲م، ج ۲۰: ۳۹) و در مقابل، برخی دیگر از معتزله و نیز همه شیعیان این ضرورت را عقلی می‌دانند. (حلی، ۱۴۱۳ق: ۳۴۸) مهم ترین دلیل عقلی که ضرورت وجود امام در جامعه را ثابت می‌نماید همان دلیلی است که اثبات کننده لزوم وجود پیامبر در جامعه است. (حلی، ۱۴۱۳ق: ۳۴۸) از آن جهت که وجود امام و نصبش از سوی خداوند، لطفی در حق بندگان است، بر این اساس حضور امام منصوب از سوی خداوند در جامعه زمینه ساز رسیدن به کمال و سعادت انسان می‌شود و از آن جایی که لطف بر خداوند واجب است چون مستلزم حصول غرض و هدف الهی از آفریدن مخلوقات است لذا وجود و نصب امام در بین بندگان لازم و ضروری می‌باشد. (طوسی، ۱۴۰۶ق: ۲۲۱؛ حلی، ۱۴۱۳ق: ۳۴۸)

۳. شیوه طرح مشروعیت در عصر اهل بیت (ع)

حاکمیت سیاسی جامعه بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص) که در کلام شیعی به «امامت و ولایت» و در کلام اهل سنت به مسأله «خلافت» مشهور است، از مهم ترین مباحث مورد نزاع میان دو مذهب شیعه و اهل سنت در جهان اسلام به حساب می‌آید. نقطه جدایی امامیه با اهل سنت، در تعیین یا عدم تعیین جانشین و خلیفه توسط پیامبر اکرم(ص) بوده است، به عبارت دیگر اختلاف در این است که آیا ایشان خلیفه و حاکم اسلامی

بعد از خود را تعیین فرمود و یا آن را به مردم واگذار کرده است؟ و آیا نصوص دینی‌ای وجود دارد که حاکم اسلامی بعد از پیامبر(ص) را مشخص کرده باشند؟ در پاسخ به این سؤال‌ها، جواب امامیه بر آن است که پیامبر اکرم(ص) از همان آغاز دعوت، مسأله خلافت و جانشینی خود را مطرح فرمود و طبق فرامین الهی، گام به گام به معرفی وصی و جانشین خود پرداخته است و البته نقطه اوج و اعلان علنی آن در قضیه غدیر خم و انتصاب حضرت امیرالمؤمنین(ع) به امامت بوده است. بر این اساس طبق عقیده شیعه، مشروعیت حاکمیت پیامبر گرامی اسلام منبعث از ربوبیت تشریحی خداوند است و جانشینان پیامبر اسلام(ص) نیز به واسطه خداوند تعیین شده و مشروعیت ولایت آن‌ها الهی است. اما اهل سنت مخالف این نظریه بوده و خلافت را از امور دنیوی مردم دانسته و با عقیده به مشخص نشدن خلیفه از سوی پیامبر(ص)، انتخاب خلیفه را از وظایف امت اسلامی دانسته اند.

از نظر تاریخی، مسلم است که در عصر حضور امامان معصوم(ع) تنها امیرالمؤمنین(ع) و امام حسن مجتبی(ع) برای مدت کوتاهی به حاکمیتی که حق آن‌ها بود رسیدند و دیگر ائمه(ع) به خاطر سلطه حاکمان جور، موفق به گرفتن حق خویش نشدند. در عصر غیبت، فقها و علمای امامیه قائل به نظریه نیابت فقیه از امام معصوم(ع) شدند. در آثار فقها و متکلمین بر اختیارات فقها به عنوان نایبان امام در عصر غیبت تأکید شده است که می‌تواند زمینه ساز یک تئوری سیاسی محسوب شوند. به عنوان مثال شیخ طوسی در بحث امر به معروف و نهی از منکر می‌فرماید: «گاه امر به معروف و نهی از منکر به اقدام عملی نیاز دارد و چاره‌ای جز تأدیب خطاکاران به صورت های گوناگون اعم از ضرب، حبس، جرح و جریمه نیست، بلکه گاه به اعدام نیز ملزم می‌شود. هرگز شارع چنین حقی را به احدی جز حاکم وقت منصوب به ریاست [حاکم فقیه عادل] نداده است. حکومت در میان مردم و قضاوت بین دو طرف دعوا جز برای کسی که حاکم حق به او اذن داده، جایزه نیست و ائمه(ع) این امر را به فقهای شیعه واگذار کرده‌اند.» (طوسی، بی تا ب: ۳۰۰)

متکلمان امامیه به اتفاق معتقدند که امامت از اصول اعتقادی، و یک مسأله کلامی و عقیدتی است. همان گونه که نبوت از مسایل مهم اعتقادی، بلکه پایه دین را تشکیل می‌دهد و فعل خداوند است، امامت نیز به مقتضای رحمت الهی فعل خداوند می‌باشد، و مردم هیچ نقشی در اصل نصب امام ندارند؛ بنابراین نصب امام بر خداوند واجب است و با عنایت به ادله عقلی و نقلی فراوان، امامت از دیدگاه مکتب تشیع، منصبی الهی می‌باشد که به امر الهی و توسط پیامبر(ص) معرفی و اعلان می‌گردد.

التفات به قرائن و شواهد تاریخی در طول دوران نبوت پیامبر اکرم (ص) حاکی از این واقعیت است که عده‌ای از اصحاب، در ظاهر خود را از حامیان جدی پیامبر اعظم (ص) معرفی می‌کردند اما در باطن، به دنبال کسب قدرت و تصاحب مقام خلافت و به فکر ایجاد اختلاف در میان امت اسلامی و تجزیه آن بوده‌اند. به همین دلیل پیامبر اکرم (ص) مکرراً در ضمن خطبه‌های متعدد به این اختلافات پنهان و ضررهای آن اشاره و فرد صلاحیت‌دار برای خلافت مسلمین را تعیین می‌فرمودند. در میان آیات قرآن کریم، آیات زیادی بر نصب الهی و خلافت و فضیلت حضرت علی (ع) دلالت دارد که از جمله آن‌ها، آیات تبلیغ و اکمال دین می‌باشد که محور اصلی این نوشتار به حساب می‌آید.

۴. آیه تبلیغ و دلالت آن بر مشروعیت الهی ولایت و امامت اهل بیت (ع)

خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (مائده/۶۷) «ای فرستاده [خدا]! آن چه را از طرف پروردگارت به سوی تو فرود آمده، برسان؛ و اگر انجام ندهی، پس پیام او را نرسانده‌ای؛ و خدا تو را از [گزند] مردم حفظ می‌کند؛ برآستی که خدا گروه کافران (منکر) را راهنمایی نمی‌کند».

این آیه شریفه که به آیه تبلیغ مشهور است، پیرامون، مهم‌ترین مسأله جهان اسلام پس از مسأله نبوت و پیامبری بحث می‌کند و خداوند به پیامبر اسلام (ص) در اواخر عمر شریفش، با تأکید فراوان دستور می‌دهد که مسأله خلافت و جانشینی پس از خود را با صراحت تمام با مردم در میان بگذارد و تکلیف مردم را از این جهت روشن کند.

۴-۱. شأن نزول آیه تبلیغ: سوره مائده و آیه تبلیغ یکی از آخرین سوره‌ها و آیات قرآن می‌باشد که بر پیامبر اکرم (ص) نازل گشته است. بر اساس محتوای آیه تبلیغ سؤالی در ذهن خوانندگان پدید می‌آید که بعد از طی شدن این همه سال از نبوتشان، چه مسأله مهمی تا به حال بازگو و ابلاغ نشده است و چه چیز گرانبهائی را می‌بایست پیامبر (ص) برای مردم تبلیغ و بازگو کنند که اگر بیان ننمایند انگار رسالتشان ناقص و ناتمام خواهد ماند؟

در پاسخ به این سؤال لازم است به تفسیر آیه تبلیغ و شأن نزول آن رجوع کرد. مفسرین شیعه بر این عقیده‌اند که آیه فوق در مورد جانشینی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و واقعه غدیر خم نازل گردیده است:

الف) فرات کوفی در تفسیر خویش بعد از نقل احادیثی می‌نویسد که این آیه در رابطه با ابلاغ فرمان الهی به پیامبر (ص) در مورد جانشینی امیرالمؤمنین (ع) می‌باشد. (کوفی، ۱۴۱۰: ۱۳۰)

ب) عیاشی نیز در تفسیر آیه فوق، ضمن بیان واقعه غدیر، نزول این آیه را درباره ولایت الهی امیرالمؤمنین (ع) بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) می‌داند. (عیاشی، ۱۳۸۰: ۱: ۳۳۲)

ج) علی بن ابراهیم قمی ذیل آیه فوق، به بیان خطبه غدیر و آنچه در آن روز اتفاق افتاده می‌پردازد و ابلاغ جانشینی و ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از طرف خداوند و توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را نتیجه می‌گیرد. (قمی، ۱۳۶۷: ۱: ۱۷۱)

د) طبرسی در «مجمع البیان» ضمن تفسیر آیه، معتقد است آیه در مقام نصب امیرالمؤمنین (ع) به مقام امامت از جانب خداوند می‌باشد. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳: ۳۴۴)

ه) صاحب تفسیر «روض الجنان» در حدیث مفصلی خطبه غدیر را نقل می‌نماید و در آخر استدلال می‌نماید که مراد از آیه فوق و لفظ مولی تنها خلافت بلافصل امیرالمؤمنین (ع) می‌باشد. (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۷: ۸۵-۶۰)

و) علامه طباطبائی در تفسیر «المیزان» ذیل آیه تبلیغ، بعد از توضیح در رابطه با فرازهای مختلف آیه و مراد از آن‌ها، وارد بحث روایی این آیه می‌شود و می‌فرماید این آیه در روز غدیر و در رابطه با ولایت و نصب الهی حضرت امیرالمؤمنین (ع) توسط پیامبر اکرم (ص) نازل شده است. (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۶: ۴۲)

برخی از مفسران و علما اهل سنت نظیر ابن ابی حاتم (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ۴: ۱۱۷۲)، حسکانی (حسکانی، ۱۴۱۱: ۱: ۲۵۰)، ثعلبی (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۴: ۹۲)، واحدی (واحدی، ۱۴۱۱: ۱: ۲۰۴)، فخر رازی (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۲: ۴۰۱)، ابن صباغ مالکی (ابن صباغ، ۱۴۲۲: ۱: ۲۴۵)، سیوطی (سیوطی، ۱۴۰۴: ۲: ۲۹۸)، قندوزی (قندوزی، ۱۴۱۶: ۱: ۳۵۹)، شوکانی (شوکانی، ۱۴۱۴: ۲: ۶۹)، آلوسی (آلوسی، ۱۴۱۵: ۳: ۳۵۹)، رشید رضا (رشید رضا، بی تا، ۶: ۴۶۳) شأن نزول آیه فوق را در مورد امیرالمؤمنین (ع) می‌دانند، البته برخی در کنار احادیث مطرح شده، دیدگاه‌های دیگری را نیز مطرح می‌نمایند که نیازمند به بررسی مستقل، در جایگاهی دیگر می‌باشد.

۴-۲. مراد از «و الله یعصمک من الناس» در آیه: حضرت رسول اکرم (ص) که بر اساس میثاق الهی، مأمور به صبر و استقامت در برابر سختی‌ها و مشکلات در راه دین خدا بودند، بر اساس محتوای آیه تبلیغ، در ابلاغ امر ولایت از طرف خداوند دچار خوف و نگرانی شدند. از آن‌جا که شجاعت و فداکاری و مهربانی ایشان در پیشبرد اهداف اسلامی بر کسی پوشیده نیست،

قطعا این نگرانی مربوط به خطر جانی ایشان نمی‌باشد، بلکه نگرانی ایشان از افرادی بود که از ترس شمشیر و گسترش اسلام و انزوای خود، به اجبار تسلیم پیامبر(ص) و فرامین الهی شده بودند؛ به عبارت دیگر نگرانی ایشان از منافقین و افرادی بود که عقده‌های بدر و احد و ... را از علی(ع) در دل داشتند و بعد از اعلام ولایت امری امیرالمؤمنین(ع)، مقابل ایشان صف‌آرایی کرده و با ایجاد اختلاف و درگیری، زحمات چندین ساله حضرت رسول اکرم(ص) را از بین ببرند. لذا ابلاغ این امر برایشان مشکل بود که با نزول آیه فوق، خداوند دلگرمی و در امان نگاه داشتن ایشان را وعده دادند و از ایشان خواستند که فرمان الهی را به مردم ابلاغ نمایند.

در تأیید این مطلب، صاحب کتاب شریف «الکافی» حدیثی از زراره، فضیل بن یسار، بکیر بن اعین، محمد بن مسلم، برید بن معاویه، و ابی الجارود که همگی از امام باقر(ع) نقل نمودند را بیان می‌کند: «أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ قَرَضُوا أُولَى الْأُمْرِ فَلَمْ يَدْرُوا مَا هِيَ فَأَمَرَ اللَّهُ مُحَمَّدًا (ص) أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمُ الْوَلَايَةَ كَمَا فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ فَلَمَّا أَنَا ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ ضَاقَ بِذَلِكَ صَدْرُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ تَخَوَّفَ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنْ دِينِهِمْ وَ أَنْ يُكَذِّبُوهُ فَضَاقَ صَدْرُهُ وَ رَاجَعَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ فَقَامَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ ع يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ فَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً وَ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ.» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۲۸۹) «خداوند پیامبرش را به ولایت علی(ع) فرمان داد و بر او چنین نازل کرد: «تنها ولی شما، خدا و رسول و مؤمنانی هستند که نماز برپا می‌دارند و در رکوع زکات می‌دهند.» همچنین خداوند ولایت اولی الامر را واجب کرد، آنان نمی‌دانستند اولی الامر چه کسی است. پس خداوند به پیامبرش فرمان داد ولایت را برای آنان تفسیر نماید، همان‌گونه که احکام نماز، زکات و حج و ... را تفسیر می‌کند. چون این فرمان رسید پیامبر(ص) نگران بودند که نکنند مردم بعد از بیان ولایت از دین برگشته و در مقابل پیامبر و اسلام ایستاده و او را تکذیب نمایند که حضرت به پروردگار رجوع فرمود و خداوند متعال در جواب وحی فرستاد: «ای فرستاده[خدا] آن چه را از طرف پروردگارت به سوی تو فرود آمده، برسان؛ و اگر انجام ندهی، پس پیام او را نرسانده‌ای؛ و خدا تو را از (گزند) مردم حفظ می‌کند؛ براستی که خدا گروه کافران (منکر) را راهنمایی نمی‌کند» که حضرت(ص) به فرمان خدا پیام الهی را آشکار

ساخت و به معرفی علی(ع) در روز غدیر خم پرداخت و به مردم فرمان داد تا حاضران به غائبان اطلاع دهند.»

این روایت محتوای فرمانی را که خداوند بر عهده رسولش قرار داده بود را بیان، و به خوبی ارتباط این آیه را با آیات اولی الامر و ولایت، روشن می‌سازد، که در حقیقت با ابلاغ فرمان الهی توسط پیامبر(ص)، مصداق آیات ولایت و اولی الامر _ حضرت امیرالمؤمنین(ع) _ به روشنی آشکار می‌گردد و می‌رساند که انتخاب اولی الامر تنها بر عهده خداوند است و حضرت رسول(ص) تنها وظیفه ابلاغ داشتند.

۳-۴. وجه دلالت آیه تبلیغ بر مشروعیت الهی: همان گونه که بیان شد روایات زیادی در منابع شیعی و اهل سنت وجود دارد که زمان نزول این آیه را در واقعه غدیر خم و در شأن امیرالمؤمنین(ع) می‌داند. این آیه هیچ ارتباطی به ما قبل و ما بعد خود ندارد و به صورت مستقل نازل شده است که اتمام رسالت حضرت رسول(ص) منحصر در ابلاغ امریست که در حقیقت آن امر، کامل کننده رسالت ایشان بود و بدون تبلیغ آن مطلب، انگار رسالتشان را ناتمام خواهد ماند. با توجه به نکات فوق، وجه دلالت آیه بر مشروعیت الهی با بیان مقدماتی روشن تر خواهد شد:

الف) آیه شریفه درصدد بیان این مطلب است که پیامی از طرف خداوند بر پیامبر(ص) نازل شده که آن حضرت از بیان و ابلاغ آن پیام به مردم خوف دارد. البته خوف آن حضرت یقیناً شخصی نبوده است، بلکه تنها وجهی که برای خوف آن حضرت(ص) می‌توان احتمال داد که مطابق با شأن و رتبه آن حضرت(ص) هم باشد اینست که پیامبر(ص) خوف این را داشت که با ابلاغ آن پیام (یعنی معرفی حضرت امیر(ع) به عنوان جانشین و امام پس از خود) مردم او را متهم کنند که به دنبال منافع شخصی خود است، و با صف‌آرایی و ایجاد اختلاف و درگیری، زحمات چندین ساله حضرت رسول اکرم(ص) از بین برود؛ به همین سبب پیامبر(ص) ابلاغ پیام الهی را به تأخیر می‌انداخت تا زمینه مناسب تری فراهم شود.

ب) آن پیامی که پیامبر(ص) مأمور به ابلاغ آن بود (معرفی حضرت امیر(ع)) اصل دین یا مجموعه تعالیم دینی نیست چرا که عبارت «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» بی معنا خواهد شد، پس آن پیام الهی، بخشی از دین است و در حقیقت کامل کننده دین و رسالت ایشان می‌باشد.

ج) با توجه به این که آیه مزبور در اواخر عمر شریف پیامبر(ص) نازل شده و در آن زمان معارف و احکام دین به صورت کامل از سوی ایشان بیان شده بود، روشن می‌شود که پیامی که

آن حضرت مأمور به ابلاغ آن بوده، غیر از آن معارف دینی و احکام عبادی اسلام است که قبلاً بیان فرموده است.

د) با این که حضرت رسول (ص) دارای القاب و عناوین فراوانی بودند و در آیات مختلف با خطاب‌های گوناگونی نظیر «یا ایها المدثر»، «یا ایها المزمل»، «یا ایها النبی» و ... مخاطب قرار می‌گرفتند، اما در آیه تبلیغ با عنوان «یا ایها الرسول» مورد خطاب واقع شدند که این خطاب، نشان دهنده این نکته است که حضرت رسول اکرم (ص) وظیفه‌ای جز انجام رسالت و ابلاغ فرامین الهی، ندارد و بیان این مسأله مهم هم در راستای رسالتشان می‌باشد و چون رسول می‌باشند وظیفه‌شان اینست که فرامین خداوند را بدون هیچ کاستی به مردم برسانند و در تبلیغ و بیان معارف دینی، هرگز از جانب خویش سخن نگویند.

ه) با توجه به حدیث کلینی در «الکافی»، می‌توان به ارتباط آیه تبلیغ با آیات ولایت و اولی الامر، پی برد و فهمید که انتخاب مصداق اولی الامر تنها به دست خداوند است و مراد از «و هم راکعون» و «اولی الامر»، حضرت امیرالمؤمنین (ع) می‌باشد، که پیامبر (ص) پس از فرمان الهی و دلگرمی خداوند، در مسیر بازگشت از آخرین حج خود در آن اجتماع عظیم، با ایراد خطبه‌ای بیان نمودند که دو چیز گرانبها را بعد از رحلتشان در میان مردم باقی می‌گذارند، کتاب خدا و عترتش، که با تمسک به هر دوی آنها امت اسلامی از گمراهی نجات خواهد یافت و با اقرار گرفتن از مردم بر اولی بودن و ولایت داشتن بر آنها، حضرت امیرالمؤمنین (ع) را به عنوان جانشین پس از خود معرفی نمودند.

با توجه به نکات یاد شده می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که ابلاغ ولایت و امامت نزد خداوند، آن قدر اهمیت دارد که اگر پیامبر (ص) آن را ابلاغ نکند، رسالت و نبوت خویش را در تمام آموزه‌های دینی اعم از توحید و نبوت و معاد و ... انجام نداده است، و با ابلاغ ولایت، رسالت تمام و دین کامل می‌شود؛ بنابراین چیزی که عدم ابلاغ آن، این چنین پیامدهایی نسبت به رسالت و دین داشته باشد، باید هم ردیف و کامل کننده رسالت و تمام آموزه‌های دینی مثل توحید و معاد و ... باشد و الا معنا ندارد چیزی که با رسالت و بقیه اصول دین هم ردیف نباشد، عدم ابلاغ آن موجب نقص در دین و رسالت شود. علاوه بر آن طبق خطاب «یا ایها الرسول»، پیامبر (ص) فقط واسطه در ابلاغ پیام الهی بوده و در این رابطه از طرف خود مطلبی را بیان نکرده است، بنابراین همانند انتخاب انبیا، تنها خداوند شایستگی انتخاب امام و جانشینان ایشان را دارد پس ولایت و جانشینی رسول اکرم (ص) امری الهی و آنسویی می‌شود؛ زیرا امام کامل کننده رسالت پیامبر (ص) هست و از آن جهت که انبیا دارای قوه عصمت می‌-

باشند و افراد معمولی قادر بر شناخت معصوم نمی‌باشند، امام نیز می‌بایست از خطا به دور و معصوم باشد، بر اساس قاعده لطف، بر خداوند واجب است چنین فردی را معرفی نماید، چون مستلزم حصول غرض و هدف الهی از آفریدن مخلوقات است، تا با اطاعت از ایشان و تمسک به کتاب الهی، رستگاری شامل حال امت اسلامی شود.

۵. آیه اکمال دین و دلالت آن بر مشروعیت الهی امامت اهل بیت (ع)

خداوند متعال می‌فرماید: «...الْيَوْمَ يَسِّرُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...» (مائده/۳) «...امروز، کسانی که کفر ورزیدند، از (زوال) دین شما ناامید شدند؛ پس، از آنها نهراسید؛ و (از مخالفت من) بهراسید! امروز، دین شما را برایتان کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را برای شما [بعنوان] دین پذیرفتم...».

در این آیه شریفه سخن از یک روز بسیار بزرگ و با شکوه است، که نقطه عطفی برای مسلمانان شمرده شده است. روزی که دشمنان مایوس، دین کامل، نعمت‌های الهی تمام و رضایت و خشنودی پروردگار ارمغان آن است.

۱-۵. شأن نزول آیه: در این که مراد از «الیوم» چه روزی می‌باشد، بین مفسران شیعه و سنی اختلاف است. جهت پاسخ به این سؤال، ابتدا لازم است به تفسیر آیه تبلیغ و سپس به شأن نزول آن رجوع شود. مفسرین شیعه بر این عقیده‌اند که آیه فوق در مورد جانمایی امیرالمؤمنین (ع) و واقعه غدیر خم نازل گردیده است که پیامبر (ص) طبق دستور الهی، امیرالمؤمنین (ع) را رسماً به عنوان امام بعد از خود، به مسلمین معرفی نمودند و با تعیین امامت، دین کامل شد و کفار، نسبت به زوال دین مایوس و ناامید شدند:

الف) در تفسیر قمی تصریح می‌شود که این آیه مربوط به جحفه و روز غدیر می‌باشد و ولایت امیرالمؤمنین (ع) آخرین فریضه از فرائض الهی بود که توسط پیامبر (ص) ابلاغ گردید. (قمی، ۱۳۶۷، ج ۱: ۱۶۲)

ب) عیاشی در تفسیر خود بعد ذکر چند حدیث، مراد از اکمال دین را ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین (ع) می‌داند که به واسطه آن نعمت بر مسلمین تمام شد. (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۹۳)

ج) شیخ طوسی ابتدا آیه را معنا و در مورد «الیوم» اقوالی را بیان می‌کند. در ادامه حدیثی از امام باقر و امام صادق (ع) نقل می‌نماید که این آیه در برگشت از حجة الوداع و در منزلی به

نام غدیر خم، بعد از ابلاغ فرمان الهی درباره ولایت امیرالمؤمنین (ع) نازل شده است. (طوسی، بی تا الف، ج ۳: ۴۳۵)

(د) علامه طبرسی بعد از معنا کردن آیه، سه قول در مورد «الیوم» بیان می‌کند:

(۱) امروز به وسیله قرآن و بیان آن واجبات، حلال و حرام خود را برای شما کامل ساختم؛

(۲) امروز حج شما را کامل کردم و بلد حرام را به شما اختصاص دادم؛

(۳) امروز شر دشمنان را از سر شما کوتاه و شما را بر ایشان غالب ساختم.

سپس روایتی از امام باقر و امام صادق (ع) نقل می‌نماید که این آیه، هنگامی نازل گردید

که پیامبر در روز غدیر خم، در حین بازگشت از حجة الوداع، ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

را از طرف خداوند ابلاغ نمود و این آخرین امر واجبی بود که خداوند نازل فرمود و بعد از آن

دیگر، فریضه‌ای نازل نشد. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳: ۲۴۶)

(ه) صاحب تفسیر روض الجنان، ضمن بیان احادیثی، بر این نکته تصریح می‌کند که این آیه

در روز غدیر نازل شده و مراد از اتمام نعمت، ولایت امیرالمؤمنین (ع) می‌باشد که توسط

پیامبر (ص) ابلاغ گردید. (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۶: ۲۴۴)

(و) علامه طباطبایی درباره آیه فوق می‌فرماید، که این آیه جمله معترضه می‌باشد و هیچ

ارتباطی با قبل و بعد خود ندارد و اتفاقاً روایات زیادی هم هست، که متعرض شان نزول جمله

مورد بحث شده، و نامی از اصل آیه نبرده و متعرض صدر و ذیل آیه نشده است. ایشان درباره

«الیوم» شش قول را مطرح و به صورت مستدل همه آن‌ها را رد می‌نماید و نتیجه می‌گیرد که

آن روز روز غدیر خم بوده که کمال یافتن دین خدا در تشریح، و تمامیت یافتن ولایت نعمت، با

نصب اولی الامر صورت پذیرفته است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۵: ۱۸۲-۱۶۷)

برخی از مفسران و علما اهل سنت نظیر حسکانی (حسکانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱: ۲۰۰)، سیوطی

(سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۲۵۹)، ابن کثیر (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۲۵)، ابن عساکر (ابن عساکر،

۱۴۱۵ق، ج ۴۲: ۲۳۳)، ابن مغازلی (ابن مغازلی، ۱۴۲۶ق: ۳۷)، خطیب بغدادی (خطیب بغدادی،

۱۴۱۷ق، ج ۸: ۲۸۵)، خوارزمی (خوارزمی، ۱۴۱۴ق: ۷)، قندوزی (قندوزی، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۳۴۷)،

شأن نزول آیه فوق را در غدیر خم و بعد از ابلاغ فرمان الهی در مورد ولایت امیرالمؤمنین (ع) می‌

دانند. البته برخی دیگر نظیر فخر رازی، طبری و زمخشری معتقدند که مراد از «الیوم» روز عرفه

حجة الوداع می‌باشد که با این نظر در حقیقت می‌خواهند ارتباط بین آیه تبلیغ و حدیث غدیر و این

آیه، که دلالت بر فرمان الهی جعل امام، ابلاغ فرمان و نصب امیرالمؤمنین (ع) به عنوان جانشین،

سپس کامل شدن دین و تمام شدن نعمت می‌کند را منکر شوند.

در پاسخ به این افراد می‌توان گفت که روز عرفه سال دهم هجری چه خصوصیت ممتازی داشت که عرفه سال نهم هجری نداشت؟ در این روز چه حادثه عظیمی رخ داد که خداوند این آیه را نازل کرد که دین کامل و نعمت تمام شد؟ اگر حادثه خاصی در آن روز رخ نداده چگونه این طور با عظمت از آن یاد شده است؟

علاوه بر آن طبق گفته فخر رازی بعد نزول آیه اکمال، پیامبر اکرم(ص)، هشتاد و یک یا هشتاد و دو روز عمر نمودند. (فخر رازی، ۴۲۰ق، ج ۱۱: ۲۸۸) طبق نظر اهل سنت پیامبر اکرم(ص) در روز دوازدهم ربیع الاول به دنیا آمده و در همان روز نیز رحلت فرمودند. لذا از تاریخ رحلت ایشان می‌بایست هشتاد و یک یا هشتاد و دو روز به عقب برگردیم. با احتساب این که دو ماه از سه ماه پشت سر هم را، بیست و نه روز بگیریم، بنابر هشتاد و دو روز، روز نزول آیه، روز هیجدهم ذی الحجة خواهد بود و بنابر هشتاد و یک روز، یک روز بعد از غدیر روز نزول آیه خواهد بود که البته تا روز عرفه فاصله زیادی دارد و قطعاً عرفه نمی‌تواند زمان نزول آیه باشد.

بنابراین با توجه به توضیحات بیان شده و با مراجعه به آراء مفسران و علما شیعه و اهل سنت، به دست می‌آید که زمان نزول آیه اکمال، در روز غدیر و بعد از ابلاغ فرمان خداوند به مردم در رابطه با نصب امیرالمؤمنین(ع) که آخرین فریضه الهی بوده، می‌باشد و افرادی که اصرار بر نادیده گرفتن این مطلب داشتند درصدد کتمان اصل واقعه غدیر و نصب الهی امیرالمؤمنین(ع) بودند.

۵-۲. منظور از اکمال دین: مساله مهم در این آیه روشن شدن منظور آیه از کلمه «یوم» در جمله «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ» است. چه روزی است که کفار از اسلام مایوس شدند و فهمیدند که دیگر نمی‌توانند اسلام را از بین ببرند. علامه طباطبایی سه احتمال را مطرح و سپس دلیل مردود بودن آن‌ها را متذکر می‌شود:

احتمال اول: منظور از یوم، زمانی است که اسلام با بعثت رسول خدا(ص) و دعوت آن حضرت ظاهر شد و منظور آن است که خدای تعالی اسلام را بر شما نازل و دین را برای شما تمام و نعمت خود را بر شما به نهایت رسانید و دیگر کفار نمی‌توانند به شما دست پیدا کنند. در این صورت، این آیه هیچ ارتباطی با نصب علی(ع) به امامت و جانشینی نخواهد داشت.

این احتمال پذیرفتنی نیست زیرا این عبارت را برای هر کس بخوانی از آن چنین می‌فهمد که مسلمانان دین ناقصی! داشتند و به همین جهت کفار کمر بسته بودند تا آن را باطل ساخته یا در آن دخل و تصرف کنند! و مسلمانان هم از همین جهت بر دین خود می‌ترسیدند؛ اما خدای تعالی دین آنان را تکمیل و نقص آن را بر طرف نموده، نعمت خود را بر آن مردم به

کمال رساند و آن گاه به آنان فرمود: دیگر نترسید که کفار از دین شما مایوس شدند! این در حالی است که اصولاً عرب قبل از اسلام دینی نداشتند تا با بعثت رسول خدا (ص) به کمال رسیده باشد و نعمتی نداشتند تا با آمدن اسلام تمام و کامل شده باشد..

بعلاوه اگر آیه را اینطور معنا کنیم باید علی القاعده جمله «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» اول آورده می شد و بعد جمله: «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا»، تا معنا درست شود، (چون مایوس شدن کفار لازمه به کمال رسیدن دین است، نه اینکه به کمال رسیدن دین لازمه مایوس شدن کفار باشد)؛ در حالی که ترتیب آیات این گونه نیست.

احتمال دوم: این که مراد از کلمه «یوم» روز بعد از فتح مکه باشد، که خدای تعالی کید مشرکین قریش را باطل و شوکتشان را شکست، و بنیان دین بت پرستیشان را منهدم نمود و امیدشان را از اینکه بتوانند در مقابل اسلام صف آرایی نموده و از نفوذ آن جلوگیری کنند قطع فرمود.

این احتمال هم درست نیست زیرا آیه شریفه دلالت به اکمال دین دارد و آشکار است که بعد از فتح مکه دین خدا کامل و نعمتش تمام نشده بود، زیرا فتح مکه در سال هشتم هجرت اتفاق افتاد و بسیاری از واجبات دینی اسلام بعد از این سال نازل شد و بسیاری از حلال‌ها و حرام‌ها بین فتح مکه و بین زمان رحلت رسول خدا (ص) تشریح گردید.

احتمال سوم: این که مراد از کلمه «یوم» بعد از آیات سوره براءت است، یعنی زمانی که اسلام تقریباً بر شبه جزیره عرب گسترش یافته، آثار شرک از بین رفته، سنن جاهلیت نابود شده، دنیا به کام مسلمین گشته و خداوند خوف و دلواپسی مسلمین را مبدل به امنیت کرده است.

این احتمال هم به هیچ وجه قابل قبول نیست زیرا مشرکین عرب هر چند که بعد از نزول سوره براءت و بر چیده شدن بساط شرک از دین مسلمانان مایوس شدند، و رسوم جاهلیت محو شد اما با این حال اسلام هنوز به کمال نرسیده بود زیرا بسیاری از فرائض و احکام (از جمله احکام حلال و حرام و حدود و قصاص مندرج در سوره مائده) بعد از سوره براءت نازل شد. مفسرین اتفاق دارند که سوره مائده در اواخر عمر رسول خدا (ص) نازل شده بود.

پس با نادرست بودن این سه احتمال تنها یک احتمال باقی می ماند و آن این که بگوئیم مراد از کلمه " یوم " یک روز معینی است که این آیه در آن روز نازل شده و قهراً روز نزول این سوره است. اکنون سوال این است که این روز معین چه روزی بوده؟ آیا روز معینی بوده که مکه فتح شد؟ و یا روز معینی که سوره براءت نازل شد؟ در فساد این دو احتمال همان اشکال‌های سابق کافی است، دیگر حاجتی به تکرار آنها و یا دلیل دیگر نیست (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵: ۲۷۴-۲۷۵).

مخالفتان نصب امامت در واقعه غدیر دست از تلاش بر نداشته احتمال دیگری را تدارک دیدند که طرح و رد آن در این قسمت از مقاله، در تثبیت نظریه امامت شیعی بسیار حائز اهمیت است. این احتمال بر اساس گزارش صاحب تفسیر المیزان آن است که مراد از اكمال دین بیان همین محرمانی است که در آیه شریفه آمده تا مسلمانان به این بیان تمسک کرده، دیگر از گوشت فلان و فلان حیوان نخورند، و در این اجتناب خود از کفار هم نترسند، برای اینکه کفار دیگر از دین آنان مایوس شدند، و خدا آنان را عزت داده، دینشان را و خودشان را بر کفار غلبه داد. راز اینکه خدای تعالی در اول اسلام از میان انواع محرمات تنها به ذکر این چهار حرام (یعنی گوشت مردار، خون، گوشت خوک و آنچه برای غیر خدا ذبح شود) اکتفاء فرمود اما جزئیاتی که مندرج در تحت این چهار عنوان است را بیان نکرد، همان حکمتی است که در آیات تحریم شراب به چشم می خورد که قرآن کریم در تحریم خبث و پلیدی ها راه تدریج را پیش گرفت تا عرب از اسلام رمیده نشده و از اسلام برنگردند. به همین جهت همه محرمات از خوردنی ها را زمانی بیان کرد که اسلام قوت و شوکت خود را یافت، و خدای تعالی افراد مسلمین را زیاد نموده، عزت و شوکتشان داده تا به این وسیله طمع و امید مشرکین را از غلبه مجدد بر مسلمانان قطع نموده باشد، روزی آن جزئیات را بیان کرد که دیگر بر هیچ مسلمانی شایسته نباشد از کفار بترسد.

براساس این احتمال، مراد از کلمه «یوم» روز عرفه در سال حجة الوداع است روزی که این آیه نازل شد و همه جزئیات و تفصیل بیان نشده از محرمات را بیان فرمود و بقیه رسوم جاهلیت را را باطل ساخت، تا مسلمین هیچ احتیاجی به مدارا کردن با آنان و یا ترس از عواقب امور نداشته باشند.

نقد و بررسی این احتمال: این احتمال نیز به چند دلیل مردود است:

اولا: صاحب این احتمال، غفلت ورزیده از اینکه مراد از یاس اگر آن یاسی باشد که مستند به غلبه و قوت اسلام است که در ایام فتح مکه و یا نزول آیات برائت تحقق یافته بود، دیگر صحیح نیست سخن از روز عرفه سال دهم هجرت به میان آورد، زیرا نومییدی کفار (فتح مکه) نزدیک به یک و یا دو سال جلوتر از آن روز اتفاق افتاده بود؛ در چنین فرضی عبارت صحیح این بود که بفرماید: «قد یئس الذین کفروا من دینکم» (یعنی چندی قبل کفار از دین شما مایوس شدند)، نه اینکه بفرماید: امروز چنین شدند!

هم چنین طراح احتمال اخیر غفلت کرده از اینکه مساله تدریج در تحریم طعام های حرام، اگر منظور تدرج از حیث تحریم بعضی افراد از تحریم بعضی دیگر است، که قبلا گفتیم آیه

شریفه چیزی را زائد بر آنچه قبلاً تحریم شده بود تحریم نکرده، همان‌هایی را تحریم کرده که آیات سوره بقره و انعام و نحل تحریم کرده بود، چون عنوان «منخقة» و «موقوذة» اگر در آن آیات نیامده به هر جهت مصداق همان میته‌ای است که در آنها آمده بود.

و اگر منظورش تدرج از حیث بیان باشد و خواسته باشد بگوید قرآن کریم اول محرمات را بطور اجمال و سپس بطور تفصیل بیان کرد تا مبدا مردم از قبول همه آنها امتناع بورزند، این منظور نیز صحیح نیست، برای اینکه آنچه قبل از این سوره یعنی سوره مائده بیان شده (میته و خون و گوشت خوک و آنچه برای غیر خدا ذبح شده) مصدقش بیشتر از آن چیزی است که در این سوره بیان شده (حیوان خفه شده، و کتک خورده) و بیشتر مورد ابتلاء مردم بوده و در دل آن‌ها اثر - مخالف - می‌گذارد. پس چه شد که این چهار عنوان که مهمتر و مورد ابتلاء بیشتر و سر و کار مردم با آنها زیادتر است، تحریمش بدون ترس و دلواپسی صریحاً اعلام شد، ولی اموری که خیلی کم اتفاق می‌افتد و نسبت به آن چهار عنوان اصلاً قابل اعتنا نیست تحریمش آرام آرام و به تدریج صورت گرفته، و شارع اسلام از تحریم یک باره آنها از امتناع مردم دلواپس شده است؟!!

ثانیاً به فرض این که سلمنا! قبول کنیم که تحریم یکباره آنها چنین محذوری داشته، آیا تحریم مذکور اکمال دین است؟ و آیا صحیح است که تشریح احکام را دین بنامند، و ابلاغ و بیان آن را اکمال دین بخوانند؟!، باز گیرم که بیان احکام اکمال دین باشد، باز هم تنها در امروز نبوده که خدای تعالی احکامی را بیان کرده، بلکه در طول بیست و سه سال احکام بسیاری را تشریح و بیان کرده بود، چطور شد که تنها این چند حکم که امروز بیان شد عنوان اکمال دین و اتمام نعمت به خود گرفت؟

ثالثاً اگر منظورش این است که مراد از اکمال دین تعطیل شدن تشریح دین و بسته شدن باب آن باشد گویا می‌خواهد بفرماید بعد از این چند حکم دیگر هیچ حکمی تشریح نخواهد شد، در این صورت از طراح احتمال اخیر این سوال پرسیده می‌شود که احکامی که بعد از نزول سوره مائده و قبل از رحلت رسول الله (ص) نازل شده، چه بوده است؟ آیا آنها جزء دین نبودند، بلکه از این بالاتر احکامی که بعد از این آیه در خود این سوره آمده مورد سؤال می‌باشد، که آیا اینها جزء دین نیستند؟ خواننده محترم می‌تواند با مطالعه دقیق آن آیات به این احکام واقف گردد.

رابعاً بعد از همه این اشکال‌های بی‌جواب می‌پرسیم در صورتی که منظور همان چند حکمی است که در عرفه سال دهم هجرت نازل شد معنای جمله: «و رضیت لکم الاسلام دیناً»

که تقدیرش «الیوم رضیت لکم الاسلام دینا» می‌باشد چیست؟ و چرا به این چند حکم منت نهاده شد؟ و چرا خدای سبحان تنها آن روز، اسلام را دینی پسندیده دانست؟ با اینکه هیچ مزیتی تصور نمی‌شود که باعث این اختصاص گردد.

خامسا بعد از همه این اشکال‌ها و چراها، بیشتر و یا قریب به بیشتر اشکال‌هایی که بر وجوه قبلی وارد بود بر این وجه نیز وارد است، و دیگر نیازی به اعاده آن‌ها نیست.

و یا منظور از کلمه «یوم» روز معینی از روزهایی است که بین عرفه سال دهم هجرت و بین ورود رسول خدا (ص) به مدینه طیبه است، روزی که با بعضی از وجوه که در معنای یاس کفار و در معنای اکمال دین ذکر شد تناسب داشته باشد، در این صورت نیز اشکال‌های سابق که به تفصیل‌های سابق الذکر وارد می‌شد بر آن هم وارد می‌شود. (همان: ۲۷۷-۲۸۰).

با رد احتمالات مختلف و تلاش‌های مخالفان در تفسیر «الیوم» و مساله اکمال دین در راستای نپذیرفتن نصب امامت علی (ع) اکنون باید دید تفسیر درست آیه چیست؟

در آیه: «الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِیْنَ کَفَرُوا مِنْ دِیْنِکُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ»، کلمه «یاس» «نومیدی» در مقابل کلمه: «رجاء» «امید» است و منظور از دین، آن معارفی است که از ناحیه خدای تعالی نازل شده باشد، و دین مبین اسلام به تدریج نازل شده است، و جمله مورد بحث دلالت می‌کند بر اینکه کفار قبل از نزول این آیه و قبل از این روز، امیدوار بودند بتوانند اسلام را از هر طریقی که شده از بین ببرند. پس اینکه فرموده: «فَلَا تَخْشَوْهُمْ...» خواسته است به مسلمانان تاملین بدهد و بفرماید: بعد از امروز دیگر از بروز آن خطر نترسید، آیات زیر از وجود آن خطر خبر می‌داد، و می‌فرمود: «وَدَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ لَوْ یُضِلُّونَکُمْ» (آل عمران/۶۹) و نیز می‌فرمود: «وَدَدَّ کَثِیْرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ لَوْ یُرِدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إِیْمَانِکُمْ کُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ، مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ، فَاعْتَمَدُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ، إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ» (بقره/۱۰۹)

راز تنفر کفار از مسلمانان هم این بود که اسلام به عنوان یک آیین جدید، دین آنان و عزت و شرف ایشان را از بین می‌برد و آزادی ایشان را در پیروی از هوای نفس سلب کرده و به شهوترانی‌های بی‌قید و شرطشان خاتمه می‌داد.

بنابر این آنچه در نظر کفار مورد نفرت و انزجار بود دین مسلمانان، و نه خود آنان بود. با اهل دین، مگر از جهت دین حق آنان، هیچ غرض و عداوتی نداشتند. چنان که در آیه زیر به این حقیقت تصریح نموده، می‌فرماید: «یُرِیْدُونَ لَیُطْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَقْوَامِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ» (صف/۹) «می‌خواهند با دهن‌های خود نور خدا را خاموش کنند، ولی خدا نور خود را تمام خواهد کرد، هر چند که مشرکین کراهت داشته باشند»، به همین جهت کفار هیچ هدفی به جز قطع این شجره طیبه و

ریشه کن ساختن آن نداشتند. به این منظور نخست این هدف را دنبال کردند که عزیمت و تصمیم‌های رسول خدا (ص) را سست و با مال و جاه خود مقاصد آن جناب را -العیاذ بالله- احمقانه قلمداد کنند، هم چنان که قرآن کریم به این معنا اشاره نموده و می‌فرماید: «وَ أَنْطَلِقُ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ» (ص/۶) (بزرگان قریش که نزد ابی طالب دعوت رسول خدا (ص) را شنیدند برخاسته براه افتادند که بروید و در برابر خدایان خود پایداری کنید، که از ما این رای خواسته‌اند)، و خلاصه بروید و با مایه‌گذاری از مال و قدرت خود خدایان خود را یاری کنید. یا این کار را از راه مخالطه و سازش کاری انجام می‌دادند، که آیه زیر بدان اشاره نموده می‌فرماید: «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ» (قلم/۹) «آرزو می‌کنند که چه می‌شد تو با آنان سازشکاری نموده و آن‌ها با تو سازشکاری می‌کردند.»

قوت و شوکت اسلام، کفار را از همه این راه‌ها مایوس ساخت، و تنها یک راه باقی مانده بود و آن این بود که آن جناب فرزند ذکوری که جای او را بگیرد و دعوتش را ادامه دهد ندارد در نتیجه با مرگ او دین او نیز خواهد مرد، چون این معنا بدیهی است که کمال دین از جهت احکام و معارفش -به هر درجه‌ای که باشد- خودش به خودی خود نمی‌تواند خود را حفظ کند و هر دینی که از بین رفته به خاطر از بین رفتن حاملین آن و عالمان و رهبران آن بوده است (همان: ۲۸۱-۲۸۴).

از آنچه تا کنون گفته شد روشن گردید که پایان یافتن یاس کفار با استمرار رهبری پیامبر (ص) با رهبری جدی اتفاق می‌افتد. یعنی خدای سبحان برای این دین کسی را نصب کند، که قائم مقام رسول خدا(ص) باشد، و در حفظ دین و تدبیر امر آن و ارشاد امت متدین کار خود آن جناب را انجام دهد، به نحوی که خلأیی برای آرزوی شوم کفار باقی نماند، و کفار برای همیشه از ضربه زدن به اسلام مایوس شوند. و این وجه و احتمال عقلانی خود مؤید روایاتی است که می‌گوید آیه شریفه مورد بحث در روز غدیرخم در مورد ولایت علی (ع) نازل شد، یعنی روز هجدهم ذی الحجه سال دهم هجرت، و بنابراین دو فقره آیه به روشنترین ارتباط مرتبط می‌شوند، و هیچ یک از اشکالات گذشته هم وارد و متوجه نمی‌شود.

اینک با روشن شدن معنای کلمه: «یاس» در جمله: «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ...» آشکار می‌شود که کلمه «الیوم» ظرف متعلق به «یئس» است، و اگر در آیه شریفه ظرف جلوتر از متعلق آمده به منظور بزرگداشت آن روز، و موقعیت آن بوده است زیرا در آن روز دین خدا از حالت قیام به شخص در آمد و حالت حدوث و ظهورش به حالت بقاء و دوام مبدل شد.

بعلاوه این آیه شریفه را نباید با آیه: «الْيَوْمَ أَحْلَلْ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ...» که با کلمه «الیوم» آغاز شده مقایسه کرد زیرا زمینه و سیاق آن‌ها با هم متفاوت است. سیاق و زمینه آیه مورد بحث «اعتراض» و زمینه آن دیگری «استیناف» (از نو سخن گفتن) است، و حکم دو آیه نیز مختلف

است، حکم آیه اولی یک حکم تکوینی است که از جهتی مشتمل بر بشارت و از جهتی دیگر بر تهدید است، (ناامید شدن کفار از دین مسلمانان امری است تکوینی، و طبیعی، که برای مسلمانان بشارت، و برای کفار تهدید است)، و اما آیه دوم حکمش یک حکم تشریحی و مبنی بر امتنان است، (منت می‌گذارد بر بشر و یا بر مسلمین که خدا طیبات را برای شما حلال کرد)، پس معلوم شد که جمله: «الْيَوْمَ يَئِسَ ...» دلالت بر بزرگداشت آن روز دارد؛ به این خاطر که آن روز روزی است مشتمل بر خیری عظیم و فائده‌ای بی‌نظیر، و آن این است که کفار از دین مؤمنین مایوس شدند، و منظور از جمله: «الَّذِينَ كَفَرُوا» همانطور که قبلا اشاره کردیم مطلق کفارند، چه مشرکین بت‌پرست، و چه یهود و نصارا، و چه غیر ایشان، به خاطر اینکه جمله مذکور مطلق است، و هیچ قیدی در آن نیست (همان: ۲۸۵-۲۸۶).

با این بررسی روشن شد که مراد از «الیوم» در آیه شریفه، روز غدیر می‌باشد که در آن روز تکلیف رهبری و سرپرستی مسلمانان و جامعه اسلامی بعد از رحلت حضرت رسول(ص) مشخص شد و پیامبر(ص) پیام خداوند مبنی بر ولایت امیرالمؤمنین(ع) را به مردم ابلاغ نمود و مقام ولایت، در امیرالمؤمنین(ع) و یازده فرزند ایشان متجلی گشت. به همین علت کفار از نابودی اسلام ناامید گشتند؛ زیرا تصور می‌کردند امر دین، قائم به شخص پیامبر(ع) است و چون ایشان دارای فرزند ذکور نبودند، آن حضرت را ابتر نامیدند و می‌پنداشتند که با رحلت ایشان، پایه و اساس دین از بین خواهد رفت و آئین اسلام به مرور زمان برچیده خواهد شد؛ اما با تدبیر الهی و جعل مقام امام و گرفته شدن بیعت بر امامت امیرالمؤمنین(ع)، دین به حد کمال رسید و نعمت دین، بر مسلمانان تمام گشت.

امام باقر(ع) فرمودند: «بَنَى الْإِسْلَامَ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكُوا هَذِهِ الْوَلَايَةَ.» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۱۸) «اسلام بر پنج پایه استوار است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت، و هیچ چیز به اندازه ولایت در میان مردم فریاد زده نشد اما آن‌ها چهار مورد را گرفتند و این یکی یعنی ولایت را رها کردند.»

در حقیقت ولایت، روح دین است که موجب پذیرش سائر اعمال می‌گردد؛ به عبارت دیگر اگر فردی دائما در حال نماز خواندن و روزه گرفتن باشد و زکات و حج را انجام دهد ولی معتقد به ولایت امیرالمؤمنین(ع) نباشد، آن اعمال هیچ‌گونه ارزشی نداشته و مورد قبول واقع نمی‌شود و موجبات کمال را فراهم نمی‌آورد.

۳-۵. دلالت آیه اکمال بر مشروعیت الهی: همان گونه که بیان شد این آیه جمله معترضه می‌باشد که هیچ ارتباطی با قبل و بعد خود ندارد و روایات زیادی در منابع شیعی و اهل سنت

وجود دارد که زمان نزول این آیه را، در واقعه غدیر خم و بعد از نصب الهی ولایت امیرالمؤمنین(ع) می‌داند. توضیح در مورد وجه دلالت این آیه بر الهی بودن منصب امامت، نیازمند بیان مقدماتی است تا این مطلب روشن تر شود:

الف) قبل از نزول این آیه، کفار در فکر براندازی اسلام بوده و امید داشتند تا از هر طریقی به اسلام ضربه بزنند و مسلمانان هم از این که آن‌ها چراغ دین را خاموش نمایند واهمه داشتند.

ب) با توجه به عبارت «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اَخْشَوْنِ»، خداوند با اطمینان دادن به مسلمین نسبت به رفع خطر از سوی کفار، امر می‌فرماید که مسلمین می‌بایست تنها از مخالفت با خداوند بترسند.

ج) کفار می‌پنداشتند که رسالت حضرت رسول(ص) همانند سلطنت‌های دنیوی می‌باشد و دین اسلام قائم به شخص ایشان می‌باشد، از آن جهت که فرزند ذکوری هم نداشتند که ادامه دهنده رسالت ایشان باشد، قطعا با رحلت ایشان، رسالت و دعوتشان برچیده و از بین خواهد رفت.

د) مراد از دین، مجموعه معارف و احکام می‌باشد که بر اساس این آیه، دانسته می‌شود که در این روز مسأله‌ای از معارف دینی، به دین اضافه شده، و دین اسلام آن اثر لازم را تا به امروز نداشته و نعمت دین تا به امروز ناقص بوده، که با اضافه شدن آن مطلب و معرفت دینی، نعمت دین تمام و تاثیر آن بر همه مسلمین کامل شد.

ه) هر چیزی برای انسان هم می‌تواند نعمت باشد و هم نعمت، بستگی به نیت انسان‌ها دارد که اگر در راه بندگی خدا صرفش نماید نعمت می‌شود و گرنه نعمت؛ پس در حقیقت مراد از نعمت، تحت نفوذ ولایت الهی بودن، می‌باشد.

و) بر اساس آیه ولایت و آیه اولی الامر، ولایت خداوند که به معنای سرپرستی و تدبیر او نسبت به امور بندگان است تمام نمی‌شود مگر با ولایت حضرت رسول اکرم(ص) و ولایت اولی الامر، که اولی الامر توسط خداوند انتخاب شد و بعد از رحلت پیامبر(ص) تعلیم و تربیت دینی امت اسلامی بر عهده آن بزرگواران خواهد بود.

ز) مجموعه معارف و احکام دینی با حکم ولایت و انتصاب امیرالمؤمنین(ع) به عنوان جانشین پیامبر اکرم(ص)، کامل شد و نعمت ولایت هم که تا روز غدیر، منحصر در خداوند و رسولش بود با این انتصاب بر امت اسلامی تمام شد؛ زیرا پس از رحلت پیامبر(ص) و انقطاع وحی، کسی بین مردم مدافع و حامی دین خداوند نبود؛ لذا بر خداوند واجب بود که برای پیشبرد امر دین، راهنمایی را نصب نماید که بعد از رسول بر مردم ولایت داشته و مصداق اولی الامر باشد.

ح) آنچه که باعث یأس کفار از نابودی و برچیده شدن دین اسلام شد، تدبیر خداوند در نصب جانشین، جهت امامت و رهبری مسلمین بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص) بود؛ زیرا با این انتصاب، دین اسلام از حالت حدوث به بقا متحول گشت.

ط) فهمیده شد که این آیه در روز غدیر خم نازل گردید، خداوند در ابتدای آن روز بر حضرت رسول(ص) وحی فرستاد که ایشان را مقابل منافقین حفظ خواهد کرد و ایشان می-بایست فرمان الهی (ولایت و جانشینی امیرالمؤمنین(ع)) را ابلاغ نمایند، که اگر انجام ندهند رسالتشان ناتمام خواهد ماند. ایشان با جمع کردن مردم، خطبه‌ای ایراد فرمودند و با اقرار گرفتن از آن‌ها مبنی بر اولویت داشتن رسول خدا بر مردم نسبت به خودشان، امیرالمؤمنین(ع) را به عنوان جانشین و ادامه دهنده راه خودشان، منصوب و برای ایشان از مردم بیعت گرفتند. سپس با نزول آیه اکمال، دانسته شد که با این انتصاب، دین الهی کامل و نعمت ولایت بر مسلمانان تمام و خداوند هم از چنین دینی راضی گردید. در این آیه خداوند از طریق الفاظی نظیر «أَكْمَلْتُ»، «أَتَمَّمْتُ» و «رَضِيتُ» که همگی به صورت متکلم نازل گردیده اند، به مخاطب می فهماند که انتخاب امام و ولی بر عهده خداست و مردم هیچ نقشی مشروعیت الهی ولایت ائمه(ع) ندارند اگر چه در تحقق عینی آن در جامعه نقش اساسی دارند.

جمع بندی و نتیجه گیری

منشأ مشروعیت اهل بیت(ع) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است زیرا یکی از اختلاف نظرهای پایه‌ای و مبنایی میان مکتب تشیع و مکتب تسنن به حساب می آید. امامت در مکتب تشیع، استمرار نبوت است و همانند انتخاب انبیا، تنها خداوند شایستگی انتخاب امام و جانشین ایشان را دارد؛ پس انتخاب جانشین رسول اکرم(ص) امری الهی و آن سویی می‌باشد؛ زیرا امام کامل کننده رسالت پیامبر(ص) هست و از آن جهت که انبیا دارای قوه عصمت می‌باشند، امام هم می‌بایست از خطا به دور و معصوم باشد. از آن جا که افراد معمولی صلاحیت ویژگی عصمت را به عنوان یک وصف معنوی و درونی ندارند، بر اساس قاعده لطف بر خداوند واجب است چنین فردی را معرفی نماید تا غرض از آفریدن مخلوقات حاصل شود و با اطاعت از ایشان و تمسک به کتاب الهی، در مسیر رستگاری و کمال قرار گیرند. مبنای اصلی مشروعیت در حاکمیت اسلامی، انحصار حق حاکمیت اولاً و بالذات در خداوند متعال است و تنها کسانی از حق حاکمیت برخوردار می‌شوند که اعمال حاکمیت آن‌ها همراه با اذن الهی باشد، حتی شخص پیامبر اکرم(ص) هم نقش مستقل در تعیین امام بعد از خودش را نداشته، بلکه به امر خداوند جانشینشان را معین نمودند. امامیه در اثبات مدعای خود از دلائل عقلی و نقلی فراوانی بهره جسته، که در این مقاله با بررسی آیات تبلیغ و اکمال دین، الهی بودن نصب مقام امامت تبیین شد. با توجه به آیه تبلیغ، پیامبر(ص) مأمور به ابلاغ فرمان الهی در رابطه با تبلیغ ولایت

امیرالمؤمنین(ع) گردید و در اجتماع عظیم جحفه، جانشینی ایشان را برای عموم مردم اعلان فرمود و خداوند با نزول آیه اکمال و تبلیغ، رضایت خویش را از این انتصاب اعلام داشتند.

فهرست منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. آلوسی، محمود، (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، دارالکتب العلمیة، بیروت.
۳. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، (۱۴۱۹ق)، تفسیر القرآن العظیم، مکتبة نزار مصطفی الباز، عربستان.
۴. ابن صباغ، علی بن محمد، (۱۴۲۲ق)، الفصول المهمة فی معرفة ائمة، دارالحديث، قم.
۵. ابن عساکر، علی بن حسن، (۱۴۱۵ق)، تاریخ مدینه دمشق، دار الفکر، بیروت.
۶. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو، (۱۴۱۹ق)، تفسیر القرآن العظیم، دارالکتب العلمیة، بیروت.
۷. ابن مغزلی، علی بن محمد، (۱۴۲۶ق)، مناقب علی بن ابی طالب(علیه السلام)، سبط النبی (ص)، بی جا.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، دار صادر، بیروت.
۹. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، (۱۴۰۸ق)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.
۱۰. احمد بن حنبل، (بی تا)، مسند احمد، دار صادر، بیروت.
۱۱. ثعلبی، احمد بن ابراهیم، (۱۴۲۲ق)، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۲. حسکانی، عبیدالله بن احمد، (۱۴۱۱ق)، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران.
۱۳. حق شناس، علی محمد، (۱۳۸۱)، فرهنگ معاصر انگلیسی به فارسی هزاره، فرهنگ معاصر، تهران.
۱۴. حلبی، ابوالصلاح، (بی تا)، الکافی فی الفقه، مکتبة الامام امیرالمؤمنین علی(ع) العامة، اصفهان.
۱۵. حلّی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۳ق)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تصحیح، تحقیق و تعلیقات: حسن حسن زاده آملی، مؤسسه نشر اسلامی، قم.
۱۶. خطیب بغدادی، (۱۴۱۷ق)، تاریخ بغداد، دارالکتب العلمیة، بیروت.
۱۷. خلیل بن احمد، (۱۴۱۰ق)، العین، انتشارات هجرت، قم.
۱۸. خوارزمی، موفق بن احمد، (۱۴۱۴ق)، المناقب، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
۱۹. داراب کلاتی، اسماعیل، (۱۳۸۰)، درآمدی بر فلسفه سیاسی اسلامی، بوستان کتاب، قم.
۲۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، مفردات الفاظ قرآن، دارالعلم، بیروت.
۲۱. رشید رضا، محمد، (بی تا)، تفسیر المنار، دار المعرفة، بیروت.

۲۲. سیوطی، جلال‌الدین، (۱۴۰۴ق)، **الدر المنثور فی تفسیر المأثور**، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم.
۲۳. شوکانی، محمد بن علی، (۱۴۱۴ق)، **فتح القدير**، دار ابن کثیر، دمشق.
۲۴. طباطبائی، محمد حسین، (۱۴۱۷ق)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، مکتبه النشر الإسلامی، قم.
۲۵. طباطبائی، محمد حسین، (۱۳۷۴)، **المیزان**، مترجم: سید محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه، قم.
۲۶. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، انتشارات ناصر خسرو، تهران.
۲۷. طبری، محمد بن جریر، (۱۴۱۲ق)، **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، دار المعرفه، بیروت.
۲۸. طریحی، فخرالدین بن محمد، (۱۳۷۵)، **مجمع البحرین**، کتاب فروشی مرتضوی، تهران.
۲۹. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۶ق)، **الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد**، دار الأضواء، بیروت.
۳۰. _____ (بی تا الف)، **التبیان فی تفسیر القرآن**، دار إحياء التراث العربی، بیروت.
۳۱. _____ (بی تا ب)، **النهاية**، انتشارات قدس محمدی، قم.
۳۲. عیاشی، محمد بن مسعود، (۱۳۸۰ق)، **کتاب التفسیر**، چاپخانه علمیه، تهران.
۳۳. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، **مفاتیح الغیب**، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۳۴. قاضی عبدالجبار، (۱۹۶۲م)، **المغنی فی ابواب التوحید و العدل**، محقق: جورج قنوتی، الدار المصریة، قاهره.
۳۵. قمی، علی بن ابراهیم، (۱۳۶۷)، **تفسیر قمی**، دارالکتاب، قم.
۳۶. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، (۱۴۱۶ق)، **ینابیع المودة لذوی القربی**، دار الاسوة، بی جا.
۳۷. کریمی والا، محمدرضا، (۱۳۸۷)، **مقارنه مشروعیت حاکمیت در حکومت علوی و حکومت‌های غیردینی**، بوستان کتاب، قم.
۳۸. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۶۵)، **الکافی**، دار الکتب الاسلامیة، تهران.
۳۹. کوفی، فرات بن ابراهیم، (۱۴۱۰ق)، **تفسیر فرات الکوفی**، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران.
۴۰. لاریجانی، محمد جواد، (۱۳۷۲)، **نقد دینداری و مدرنیسم: مجموعه مقالات**، انتشارات اطلاعات، تهران.
۴۱. مصطفوی، حسن، (۱۳۶۰)، **التحقیق فی کلمات القرآن**، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
۴۲. معین، محمد، (۱۳۶۰)، **فرهنگ فارسی**، انتشارات امیر کبیر، تهران.
۴۳. مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۰ق)، **المقنعه**، مؤسسه النشر الإسلامی، قم.
۴۴. واحدی، علی بن احمد، (۱۴۱۱ق)، **اسباب نزول القرآن**، دار الکتب العلمیة، بیروت.